



LADY WILKINSON SWORD

زندگی هرگز مجموعه‌ای از فرصت‌ها نیست.

زندگی یک فرصت یگانه است که دو بار نمی‌آید.

برای من هم همین‌طور بود.

در سال‌هایی که در فراماسونری ایتالیا بودم، که آیین‌ها و سنت‌هایش را United Grand Lodge of England به رسمیت می‌شناسد، فرصت یافتم در گردهمایی‌ای نسبتاً غیرمعمول شرکت کنم.

در آن زمان در درجه سوم بودم، اما با ذهنیت درست آمدم: ذهنیت یک شاگرد.

جلسه‌ای آیینی نبود.

نه پیش‌بندی بود، نه نمادی، نه کلماتی برای از بر کردن.

فقط یک شام بود.

یک شام در لندن.

یکی از آن شب‌هایی که وقتی در آن زندگی می‌کنید عادی به نظر می‌رسند و تنها سال‌ها بعد، وقتی سرانجام معنایشان را می‌فهمید، خارق‌العاده می‌شوند.

لندن جذابیت همیشگی‌اش را داشت.

انگار تاریخ از هر ساختمانی بیرون را نگاه می‌کرد.

تاج.

.City

باشگاه‌های خصوصی.

نهاده‌ها.

سنت‌هایی که بیشتر از مردانی که آن‌ها را آفریدند دوام می‌آورند.

از راه تجربه‌های حرفه‌ای پیشینم در Gillette، و در همان مکان‌ها، تقریباً به تصادف به داستانی برخورد بسیار کهن‌تر از خودم.

داستانی که به فراماسونری تعلق نداشت.

به کسب‌وکار هم تعلق نداشت.

به انگلستان تعلق داشت.

نامش Wilkinson Sword بود.

یا شاید درست‌تر باشد که او را چنین بنامیم:

Lady Wilkinson Sword.

چون بعضی شرکت‌ها سود می‌سازند.

بعضی دیگر تاریخ می‌آفرینند.

او هر دو را کرده بود.

لهجه‌اش انگلیسی بود، رفتارش برازنده، سبکش پالوده.

در میان سال‌هایی که بر دوش داشت لبخند می‌زد.

می‌دانست که دیگر جوان نیست.

سبکی جوانی را از دست داده بود، اما نه روشنی ذهنش را.

هوشش همچنان نیرومند بود.

اندیشه‌هایش همچنان تیز بود.

هر بار که با من حرف می‌زد، آن لحن تقریباً عاشقانه گربه‌ای پیر را داشت که کنار بخاری خرخر می‌کند، و نامم را همیشه با کمی نقص تلفظ می‌کرد:

«...Fernando»

هرگز به معرفی نیاز نداشت.

کافی بود وارد اتاق شود.

سنگینی تاریخ را با خود می‌آورد.

جنگ‌ها، شاهان، ملکه‌ها، انقلاب‌های صنعتی، خریده‌های شرکتی و جلسه‌های هیئت‌مدیره را از سر گذرانده بود.

دیده بود که مردانی ثروتمند می‌شوند.

دیده بود که امپراتوری‌هایی ناپدید می‌شوند.

مدیرانی را دیده بود که خود را جاودانه می‌پنداشتند.

و با این همه، هنوز آن‌جا بود.

برازنده.

آرام.

بریتانیایی.

در آن لحظه فهمیدم که بعضی شرکت‌ها اصلاً شرکت نیستند.

نهادند.

بعضی به سهامداران تعلق دارند.

بعضی دیگر به تاریخ.

Lady Wilkinson Sword از دسته دوم بود.

و من هم داشتم، فقط کمی، به او تعلق پیدا می‌کردم.

Ferdinando